

توسعه رفیق "۸"

ماده ۲۷ مرداد ۵۳

توانگذاشتم. ۸ در مورد در آنکه حرکت کردیم و ما تالیس و محمد و حسن حدود ۹
خود را بمن قرار دادیم. اولین اشتباهی در این ترتیب ۱۰ امین خود و تالیس را
تنگ حرکت نکردیم پیش خود را می نمودیم (هم چنین در این موقعه ابراهیم را آن محله
رفت که گفتن این عمل کاغذ اشتباه است و در خلاف تمام اصول صلب جوئی و آنکه
فاصله نه ایم هیچ که آن ما بخوبی در در خورد سیاه گل خود را طرد نمود در می آمد
و در ترس ما را دیدیم ترس را ترک و عمل کسوا و بارک قرار دادیم عمل کردیم (حرف
خود می بایست بکسی گذاردیم هیچ لغتم و حاضر عمل کردیم اشتباه بودیم در
اجاق خارج می نمودیم به حمد لغتم از سر برای خودیم کاغذ اشتباه بودیم و محمد کای
خود را رای خود بودیم و محمد خیزی لغت ۲ - اشتباه دوم در این عمل بودیم محمد کای
کاغذ اشتباه بودیم. ۳ - کتبه را من و محمد و حسن ابراهیم است کتبه لغتم کردیم کادی من
که ابراهیم به خود بنیاید در این عمل شرکت کند (مصلحت من و حسن ترس از بارک ترس از سر
اجابت تقلید را فکرو کردیم از ما یاد است بخوبی ما در حرکت کسوا
۹ من در عمل قرار شرح حرکت کردیم در ابراهیم تا خود را تنها قرار
دیدیم منطقه حسی نظمی بود از بارک و آبی ترس در آن کتبه بودند حقی موقعه در
اطراف شیر خود را دیدیم و آن کاغذ را از خود کتبه ترس در آن ترس بودی
لغتم نمود و وقتی حیلش راحت شد و حضرت کتبه را و موقعه در آنچه بنام
یکی بگفت از آن فکرم کاغذ است که می گویم کردیم - وقتی ما ابراهیم رسیدیم
آمدیم منطقه حسی پت نظمی را در لغتم از بارک خود کتبه از بارک لغتم ابراهیم
وقت در آن منطقه لغتم را عمل ما حسی خود را لغتم کتبه بودیم کتبه بودیم
فکرم را در کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه (بیاوردیم) در آن و حسن از حیل
در این موقعه خود را کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه
از حسن ابراهیم کتبه کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه
و غیره باه نقله بودیم) الله بی و در شقوق کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک
خود را از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک
تالیس را از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک
تت حسی کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک
در ضمن کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک
در این لغت کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک
برادرش کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک کتبه از بارک

۱۰ - حالا جانها را بدانی محرم است و تمام همه را که با ما است بود و من هم صریح میگویم و گمان
 کردم که ما زینت و کبر و دل من طلب دنت مردم بی امان خودم را در آوردم و به او
 می گفتم دادم استباهی در چشم من از هم آمد (ابراهم) تیر اهن را بیرون کشید و بگویی خود
 بدلتش انداختیم در برف و برف منساج شد در حال ابراهیم بدلتش کاخورد و بدلتش
 زینت شده بود - سرش را بر زمین زد و دلدرد گفتش در اثر انعام افتاده بود
 و لغت برافتنش نمیکند شده بود - و وقتی از طرف چپ شکم و سینه زنی شده بود
 و از ابراهیم بگفت رو و اهلیم با راه است و اولی سر حال بود و بگفت مبارز
 خدا همین چیزها را دارد منم است - ای صبیحان خوب بود نزدک میدان
 شاد کچه صاف است گفت منم بر اهلیم با آنگاه که است از است سهم منساج کرد
 بسخ گفتم با شنید و بر اهنه بگفتم دادش اطرب سه راه شد بود از این ابراهیم
 لغت کامرا با دست تیری کامرا را منم بود و در اهنه لطرب سه راه شاه رفت
 کا از سه راه که لطرب با این کسین که حقیقت است چپ چنان - مقداری که در چشم
 ۱۱ - کف اهنه که زینت دیدیم بلیس - منم خوردند و حقیقت است (است هم گفت زینت
 محبت بود از اطرب راه دارد با شنید و در اهنه بگفت رفت و لا افره در چشم
 ۱۲ - دگر شنیدم من با شنیدم است بود لجه را ایجاد شد ابراهیم پادشاه بود
 و له دادید و بلیس را ابراهیم گفت کف بلیس شنیدم شد اهنه وار است
 ۱۳ - ای صبیحان منم در منطقه دهان منم بدلتش ای صبیحان خود را داد با شنید
 و در اهنه که شنید و با شنید که منم هم شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۱۴ - داشتند شنید و در منطقه همان منم است از کف بگفت بر اهنه که شنید
 در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۱۵ - خطره ابراهیم منم است اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 د کردم شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۱۶ - من در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۱۷ - گفتم شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۱۸ - خدیجه آواره منطقه اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۱۹ - صبر را که منم - بگفتم شنید ابراهیم در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۲۰ - باز - (در منم در کوی بلیس ابراهیم گفت بگفت شنید و در اهنه که شنید
 ۲۱ - در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۲۲ - در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۲۳ - در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۲۴ - در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۲۵ - در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۲۶ - در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۲۷ - در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۲۸ - در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۲۹ - در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید
 ۳۰ - در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید و در اهنه که شنید

بالاخره برکشید ابراهیم گفتم یا شریک بودم که از منی تقاضای پیرامین شود و رکت ۵
 کردم در بتخانه که بعد از پنج دقیقه که پیرامین دادند و گفتند آما بلاد و نوز غرب
 می کشیدند لکنه که از طرفی وضع منطقه هم دیدند و در آن زمان که در آن زمان
 سگرتان و حضرتان که اب به هند تا صیانت خودی ابراهیم را شود و ابراهیم
 زود پس - حرکت نه است اول انگشت و همین جایی باشم که بالاخره بازور و اصبار
 و لغت من ایسکه در کربلای شده حرکت نکرد - کفتم در آن پیش و لغت (است) منم
 در آن زمان که اساتو بود و گفت قبول میکند گفتم آری پس حرکت کردیم در ضمن
 خدیواری که در آن زمان که ایجاب گفتم ابراهیم گفتم نشان بدو بودم و در آن
 نشان دهنده بالاخره یک تا کسی بود و ما فراتر گفتم و او را اللهم صل علی
 بنی مویز بسیار است و طبعی در میان سال نسبت ایجاد اشتباه کنیم
 بعد در یک مایشین نام و در آن القمه آخرش کرد و پیش کم و این علی در
 کار است از طرفی وضع می صرعت و منطقه این امر را فرموده و میگردد -
 ملائجه صبی بسیار است و مرا سینه - شاه مخبر ساد - بالاخره بطب
 رسید ابراهیم گفت بار الله! بل کن در روزگاه کنی در آمدن دست
 با ایجا زدیم بروم گفتم است و رانند که لغت صر راننده تقریباً قبول کرد و
 ما و لغت آمان آن راهم برید مسئولیت کار را من ایجاب متعاضد بودم
 البته لغت مایه از طرف درست در یک سیدی صر عین زیاد بود بودم
 و می خراشتم و صدا بود در روز که ابراهیم نظر داشتیم گفتم بپایه بیستم
 ابراهیم در طول تصاریت حینی در نظر عادی سازی بود هم اثر در این فکر بود
 چنانکه این فکر بنیات کاغذی خود در این کار بود و در آن بوقت مطبخ و خندان
 بود چون مطبخ و خانه اش می بود اما خانه در آن روز با ابراهیم مطبخ
 مطبخ بود من و ابراهیم را در آن ایجاب شد و کار کردیم و پاره بشود
 القمه من قبل می گفتم صر کسی بود که از این است بالاخره ایدم در مطبخ
 در آن وقت خانه از طرف من است معاصر را در آن ایجاب می نماید از طرف
 مطبخ مطبخی بالاخره و بیت در آن حاضر شده است چون فکر کردم می
 خواندیم که ناله خدیواری بودم صر جوی نامع بالاخره نامع مطبخ
 در آن وقت و بنویسه شده بود و در یک بیت و متعلق بود

گفت نه نامتایم من دیندارند و میبایم و سیرت الفم چیز مهمت گفت از عت خون ازین
و منده و کماک عالم نیت با بدین خون بریند و خون کمر آرد و درش مکان ندارد
لغتم که چندی است آخر شب است میروم آنجا گفت غریبه ای است
لغتم میروم خانه یکی من آنجا خود است گفت میبایم چون در کتب صحیح میباید
عبت در دسترس میروم و روی دستت میباید لغتم بین حرفها مهمت میزنی یا میباید
گفت حالا دورا به میتره دراز یا قرص بخور یا بخورم را به بخورم تا سینه تحول
دمه و اگر تکرار دم با ای حال زیاد شود ام در یکسند از کربن بخورند در صبح که ام کند
و برانند و بعد از آن لغتم میباید که هر کس لغتم تو برو و در الله در - لغتم
نه یا شوخلا در سینه میباید - نه میروم خود بدی که من مکان اینده میروم
باش و چینی ام است آنجا میروم **ب** سیمانی دارد نبوی کنند لغتم تو میباید
بردی لغتم باش تو با میباید که از لغتم که لغتم در این وقت است که چهر
نمیصد باید و با حال که در آنجا کسی را پیدا میکنند در میباید - لغتم که
میروم خود میروم آنجا من است لغتم - لغتم میباید که دای من صدق
تا اینجا با صد دارد ادک سینه - لغتم نه مایه از بعد از این میباید
سینه خود را تحول و هم با قرص میروم - لغتم یا شوخلا از میروم خود یکی از اصل
در در صفت اشرفین است **ب** آنجا که آبی به صورت سر
کماک بخورن **ب** چیز میباید - لغتم نه رو در هم با به میند
و لغتم تو میروم هم یکی از دو کار را مایه بلغم **ب** آنچه در این وجه تفسیر
شده برادر ابراهیم و جمال بنوده مانند او بد در میباید خود آنکه و کماک از
عند از حوض میباید **ب** او کماک میباید سر شده بود و به میباید
تراز تا صبح زنده ماند این یک میباید او را تا بالذات من حتی اشتباه بود
از کربن میباید **ب** راه شد هم سینه بدی تا میباید از است **ب**
او آنجا از حوض معلوم بود میباید مانند خود حتی اهمیت میدهد و حای
را هم صلیقت میباید سینه صلیقت میباید کماک لغتم بود آنجا کماک میباید
~~را هم صلیقت میباید سینه صلیقت میباید کماک لغتم بود آنجا کماک میباید~~
شهر را من میباید صلیقت میباید که میباید میباید راه مارا داد میباید
ب و پس وقتی دیندار دیدم در صفت میباید آخر لغتم

بنظر خودم را بگویم یا بروم نیما من گفتم عند الله والله انی سبی الاموات ^①
 لکن رو دگش و کبر سبی هم غیر رسته و نه احتیاجی بکبر گش نیست گفت مردم هر کدام
 احتیاج بکبر گش و سبی تمام بسالی حبیبی را از شدت ما نشکست
 من دادولی من فرجه را پیش گذارستم و سب بر آفرین با گفتم ابراهیم زنگار
 صحت سبت بسا لایق آفرین انکان از زنت زهیم و بر یکم خا را در آن بیدرم
 گفته سفایده آینه کسی را بیدر ایستند - ما گفتم ابراهیم هیچ خا را قرار بسای
 نذارم بریم آنگاه گفت نه که ^② و گفتن که از او جدا نموی کرده من حدود او دست من
 از مطب خارج است - و گفته ای از او نذارم ^③ عنه ۱۲ ^④ بمیت بود

و ضمن سبت شرایطی یاد گرفت اول او بدهم البته تعلیف مقدار اول فرد در صحت
 هم چنین سبب دیگر بر خاسته سبی که مردم بکسر خاسته سبی مردم در گفتم سبی چه آنگاه
 صادر است مردم تکلمه سلیم گفت بر حسی نزد دگش کن مردم و تکلمه مردم گفت ما
 ردهای را یک کنید

۱- خوردن آنها عالی تندیدام ۱- سوال در از او مشورت با او صراحت آباد بود
 در شرط اولی در فرود زمین آنچه هیچ نباید از او خبری پرسید و مشورت کرده که بدین
 باز هم سبت آینه از سبب اول بود و در آن فریاده عمل میدادیم معنی کرد از از او
 الحاحتم که صریح اجابت عظمی نمود بود - هر چه از عدل ایجاد آن ^⑤ و ما گفتم
 شکر ۲- عدد ۳- طبیعت ۱- در نفس ۲- در سبب تعلیف او حاکمیت میباشد
 سیاحت مثل اول در در سبب ما تهدید و کشیدل است و مجموعش کردیم رفتار سبب مردم
 - الله جل جلاله ^⑥ معانی کافی در هر دو در آنکه ^⑦ ما هر چه بگوید که انی خلق را
 می فهم آنگاه از سبب بنده سبب بر آینه ما آبی ^⑧ و سبب ما به مطلع بوده
 آنچه در سبب سبب پس از عمل قراها - آنچه در سبب - ^⑨ بندگانه زمین در سبب می معاون او
 فریاده است - ما مؤدوی این سبب صحبت کرده بودیم
 ۳- ^⑩ عنه ^⑪ مردم زیاد در موقع بر خود با حاد است اگر کسی در کارها تنفس میبرد هم
 ما با طبیعت در آن یاد آور که اصول ما و آینه ^⑫ و قدری حبیبی بهتر داشتیم ولی حال
 احقری گش و بارک علیهم درک سلیم صراحت طبیعت در عمل ای می شود

من انکرت محمد را شتم خدا خلقی نهد درین میان سیاحت - (9) (8)

ع - استباه دیگری در بودیم این بود صبی بالیت بالای زخم را در اول

یا چه محمد بنیدیم تا خون نیاید در او از انظار ما کردیم -

- موتی در حد استیم اراهم اقریباً می بحال بود چشمش رو هم بود

ملا در غریب: این حرفی مفصل بود عذاب و حیدان و غرابین بی دستری

بر ارم ~~...~~ استوا هم شده ام و کوفه را زیاد دگر و جوانکار را بزم

شبان و در اندیشم سلیقه دل می خواهد هر چه زود تر بشنوند صحن حقیقه و فصر

در شیطا من حقیقه بود ~~...~~ اگر چه هیچ تنه می ~~...~~ (اند جان برادر

از زینت رفعت را پر کند و یکی عصار هر گونه تنه راه صباران و نند و نهد

علم

۵ - عدم بر صغیر در تقاضای مندرج بودم کارما استباه ^{اعت} و اما ~~...~~

مشکل (از اول لغتیم تا آخر)